**باطل است آنچه مدعی گوید/ نگاهی به ادعاهای ناصر پور پیر درباره سلمان فارسی**

**ترکی، محمد رضا**

سلمان فارسی از شخصیت‏های بحث‏انگیر و چندبعدی تاریخ‏ اسلام و ایران است.قاطبه مسلمانان،از شیعه و سنی،او را به عنوان‏ یکی از اصحاب بلند مرتبه پیامبر(ص)و علی(ع)می‏ستانید.او در منظومه فکری فرق و مذاهب اسلامی جایگاه ویژه‏ای دارد و سنی‏ و امامی و اسماعیلی و زیدی و اهل حق و اصحاب تصوف و فتوت، هریک به فراخور جهان‏بینی خود،تصویری از او ارائه کرده‏اند.این‏ تصویر اگرچه گاه اغراق‏آمیز یا غیر واقعی است،اما همواره با حرمت و تقدس همراه است.در متون ادب فارسی که آیینه تمام نمای فرهنگ‏ ایرانی است،سلمان در هیئت انسانی حق‏جو،عارفی وارسته،زاهدی‏ سجاده‏نشین،حاکمی عادل و حکیمی فرزانه رخ کرده است.سنایی‏ می‏فرماید:ص‏

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بودردا

اینجانب در کتاب«پارسای پارسی»،روایت متون ادب فارسی از سیمای این صحابی بزرگوار را با استناد به اسناد و آثار فراوان مورد تحلیل قرار داده‏ام و بر آنم که سیمای سلمان،آن‏گونه که گذشتگان‏ ما در طی قرن‏های متمادی می‏شناخته‏اند،به‏خوبی از این متون‏ قابل دریافت و بازسازی است.

سلمان فارسی،مثل همه شخصیت‏های موثر تاریخی،دشمنانی‏ دارد.واقعیت و ماهیت سلمان،همواره کسانی را به ستیزه با وی‏ برانگیخته است.در روزگار ما باستان پرستان ایرانی،که از عمق‏ حوادث و وقایع تارخی بی‏خبرند،به‏جای آن‏که علل سقوط ساسانیان ار در واقعیات عینی جست‏وجو کنند،گناه سقوط این‏ سلسله و غلبه اعراب را یکسره به گردن سلمان می‏گذراند و سیل‏ دشنام‏ها را از طریق نوشته ا و رسانه‏های خودشان به طرف این‏ فرزند ایران و اسلام سرازیر کرده‏اند!

ناصبی‏ها و سلفی‏ها و روشنفکران عرب طرفدار بنی امیه،که‏ روزگار آل امیه و مروان را اوج درخشش اقبال قوم عرب می‏دانند، نیز نظر خوشی به سلمان به‏عنوان یکی از بزرگان شیعه و یکی از ارکان فرهنگ ایرانی ندارد.سلمان در میان مستشرقان نیز دشمنان‏ آشکاری دارد،از جمله«هرووتیز»و«کلیمان هوار»رسما واقعیت‏ تارخی او را انکار کرده‏اند.آقای ناصر پورپیرار ظاهرا آخرین کسی‏ است که با تلفیق دیدگاه‏های برخی خاورشناسان و قومیت‏گرایان‏ عرب به نبرد با این شخصت تارخی کمربسته است!

دیدگاه پورپیرار،آن‏گونه که در کتاب«پلی برگذشته آمده». اجمالا از این قرار است:سلمان شخصیتی افسانه‏ای و اسطوره‏ای‏ است که به دست شعوبیه و قوم یهود جعل شده تا حقیقت قرآن و وحی الهی را زیر سؤال ببرند و او را آموزگار پیامبر(ص)جلوه بدهند!

پورپیرار در بخش سوم کتاب مزبور با تاکید بر نقش یهود در عرصه‏ فرهنگ و اب و سیاست ایران در صد سال اخیر،نام سلمان را عمدا در کنار نام«مزدک»می‏گذارد و درباره این دو می‏نویسد:«اینک به‏ وظیفه تبعیت از حقیقت و خرد و نیز به قصد انسداد این راه به ظاهر بازگشوده و هموار کرده یهود که به نیت ایجاد شکافی وسیع‏تر در شرق میانه،در این گرماگرم نبرد یهود و مسلمانان،به«تامل»در بنیان باورهای دیرین پرداخته‏ام و مقصدم هجوم به دویت سنگی‏ ایرانی است که یکی از پیش و دیگری از پس اسلام در راه مسلمانی‏ ایرانیان غلطانده‏اند.دو حکیم و مصلح و خردمند دروغین،مزدک‏ و سلمان ه به سعی قلم‏هایی،اینک بر تارک تاریخ ایران چون دو ابو الهول نشسته‏اند،سنجش صحت و یا نادرستی اسناد و شناسنامه‏ معرفی این دو،راه را برای به آزمایش طلبیدن دیگر عناصر پرآوازه‏

باطل است آنچه مدعی گوید... نگاهی به ادعاهای ناصر پورپیرار درباره سلمان فارسی

این‏گونه افسانه‏ها باز می‏کند»(ص 129).

فارغ از انشای گسیخته ودرهم این عبارت،گستاخی نویسنده در کاربرد تعبیرات زننده‏ای چون«بت سنگی»و«ابو الهول»درمورد یک شخصیت مقدس اسلامی تاسف‏برانگیز است!پورپیرار این‏ مضامین را در بخش‏های دیگر از کتاب خویش نیز آورده است.او سلمان را«افسانه‏ای دروغین»(ص 142)و از زمره«غول‏پیکران‏ پوشالین دیرینه سال»(ص 143)می‏پندارد که افسانه‏ها و یادمانده‏هایشان«چندان درهم و آشفته است که از مجموعه آن‏ها بسیار بیش از شیرین‏کاری‏هی ملا نصر الدین به خواننده حس‏ تمسخر شادمانه دست می‏دهد»(ص 143)و از این دست تعبیرات را که نقل آن‏ها در محضر خوانندگان گرامی شایسته نمی‏نماید.

شگفتا کسی که هیولایی چون صدام حسین را در نوشته‏های‏ وبلاگ خویش می‏ستاید و القابی چون«سردار اسلام»و«مبارز خستگی‏ناپذیر»و«شیر اسیر»را به پای جانوری مثل دیکتاتور بغداد می‏ریزد،سلمان فارسی،این چهرم معصوم و دوست‏داشتنی-به‏ باور همه مسلمانان از آغاز تاکنون-را«ابو الهول»و«بت سنگی» می‏خواند و به خیال خود او را مورد هجوم قرار می‏دهد!

نکته جالب‏تر در ادعاهای پورپیرار،که مخالفانش او را یک توده‏ای‏ کهنه‏کار معرفی می‏کنند و ما به حرف‏های آن‏ها کاری نداریم،لحن‏ دلسوزانه و ظهیر الاسلامی اوست.او گویا انکار هویت تارخی این‏ صحابی بزرگوار و پیشاهنگ اسلام ایرانیان را یک وظیفه شرعی! می‏داند.چراکه به عقیده او سلمان«مظهر بزرگ‏ترین تعرض به‏ ساحت پیامبر اسلام»است(همان،ص 169).ما را باش که تاحالا خیال می‏کردیم،بزرگ‏ترین تعرض به ساحت پیامبر اسلام(ص) چیزی از قبیل فتنه‏های قریش و توطئه‏های کفار و منافقین و یا تحریف اسلام به دست«شجره ملعونه»بنی امیه بوده است،اما حالا به همت این نویسنده بزگر به خطای خودمان پی‏بردیم!

در زمانه‏ای که نوشتن نقد و نشان دادن ضعف و قوت دیگران، آمد ندارد و هزار مصیبت و عقوبت را در پی خواهد داشت،دلم‏ می‏خواست پورپیرار را به خاطر طرح مسائل تازه و شهامت در نقد باورهای رایج می‏ستودم،اما چه کنم که دست او،حد اقل در ما نحن‏ فیه،که قصه سلمان باشد،به کلی خالی است و حرف تازه‏ای جز آنچه دیگران گفته‏اند،در کیسه ندارد.همه تازگی و ابتکار او عمدتا دریافتن دشنام‏هی تازه است و بس!

پورپیرار،آن‏چنان شتابزده و خشمگین بر توسن سرکش انکار می‏تازد که متوجه تهافت‏ها و تناقض‏ها ی سخنان خویش نیست‏ و نادانسته یافته‏های پیشین خود را پنبه می‏کند،به‏عنوان مثال او در حالی دم از انکار سلمان می‏زند که در بخش اول کتاب خویش‏ (ص 74)سلمان را مورد اشاره آیه 103 از سوره نحل دانسته و بدین‏ ترتیب بر موجودیت تاریخی او صحه گذاشته است:«قرآن،به کنایه، حتی سلمان را نسبت به آن زبان ناآشنا و ناتوان معرفی می‏کند: «می‏گوید بشری این‏ها را به تو می‏آموزد.آن کس زبان گنگ عجم‏ می‏داند و این قرآن با زبان فصیح عرب است.»فارغ از تعریضی که در سخن پورپیرار وجود دارد،می‏توان از او پرسید که به کدام حجت‏ آیه را نازل شده در شان سلمان فارسی می‏داند؟و اگر این‏چنین‏ است که آیه‏ای از قرآن درمورد کسی،ولو در تعریض به او نازل شده، چگونه می‏توان در مورد واقعیت تاریخی او چون و چرا کرد و او را جعلی پنداشت؟پورپیرار در صفحه 227 کتاب خویش(بخش سوم) حرف‏هایش را در بخش اول فراموش می‏کند و اختراع سلمان را به‏ عنوان«یکی ایرانی خردمند همه‏چیزدان»،سؤال‏تراشی در برابر همان آیه 103 سوره نحل و«اثبات یک عجمی همه‏کاره در برابر پیامبر»می‏داند و بعد این سؤال عجیب و غریب را مطرح می‏کند که سلمان‏سازان توضیح دهند که این همه اصرار غیر مستند در خلق چنین نخبه ایرانی با کدام هدف صورت می‏گیرد و ایران بدون‏ سلمان چه‏چیز را از دست می‏دهد؟جناب آقای پورپیرار!مگر سلمان‏ فارسی،شخصیتی در حد بنده و جنابعالی است که وجود و عدم او برای تاریخ ایران،علی السویه باشد؟!

شاید تعجب کنید اگر عرض کنم پورپیرار به انکار کسی کمربسته‏ است که از زندگی او اطلاع درستی ندارد و شرح‏حال ساده او را هم‏ درست مطالعه نکرده یا اگر مطالعه کرده نفهمیده است!وی در جایی‏ با نقل عبارتی از تاریخ طبری می‏نویسد:«طبیر در فهرست بندگان‏ آزاد کرده پیامبر،نام سلمان را نیز می‏آورد.ظاهرا در زمان پیامبر که‏ هنوز هیچ جنگ خارجی در کار نبوده،عریان کلب در اصفهان اسیر می‏گرفتند و می‏فروخته‏اند،آن‏هم به یک یهودی که از اصفهان تا مدینه بدون تعرض هیچ‏کس او را به دنبال کشاند تا سرانجام پیامبر سلمان را بازخرید و آزاد کند.به گمانم اگر همین شرح‏حال معیوب‏ برای اخراج سلمان از تاریخ کافی نباد،در اثبات بی‏کارگی سلاطین‏ سلاسانی کافی است ک عریان می‏توانسته‏اند تا اصفهان برسند و اسیر ببرند»(بخش سوم،ص 177).

ایشان در صفحه 223 همین بخش مجددا همین برداشت از تاریخ‏ طبری را تکرار می‏کنند.این در حالی است که در تاریخ طبری و هیچ‏یک از دیگر مآخذی که به زندگی سلمان پرداخته‏اند،چنین‏ ادعایی اساسا مطرح نشده است.به راستی اگر همین چند خط برای‏ محک زدن دقت علمی و فهم ایشان از متون تاریخی کافی نباشد و شتابزدگی او را برای اخراج آدم‏های هزار و چهارصد سال پیش از تاریخ نشان ندهد،قطعا می‏تواند عجز ایشان را از خواندن و فهمیدن‏ عبارات ساده فارسی به خوبی اثبات کند.عین عبارت طبری،آن‏گونه‏ که آقای پورپیرار نقل کرده،از این قرار است:«سلمان فارسی نیز بود که کنیه ابو عبد اللّه داشت و از دهکده‏ای از اصفهان و به قولی رامهرمز بود و اسیر عریان کلب شد که او را به یک یهودی در وادی القری‏ فروختند».همان‏گونه که ملاحظه می‏فرمایید در عبارت طبری تنها به اسارت سلمان اشاره رفته و در مورد زمان و مکان این واقعه سخنی‏ مطرح نشده است.اسارت سلمان براساس مآخذ متعدد،سال‏ها بعد، پس از آن‏که قصد عزیمت از عموریه به یثرب را داشت اتفاق افتاد، نه در اصفهان و نه در زیر گوش سلاطین بیکاره ساسانی!آیا همین‏ چند سطر برای باز کردن مشت این محقق سترگ و پوچ‏کردن آن‏ ادعاهای بزرگ کافی نیست؟!کسی که در فهم عبارت ساده طبری‏ این‏گونه دچار مشکل است،چگونه می‏تواند مدعی تحقیق در تاریخ‏ و فرهنگ شرق میانه باشد؟!ظاهرا براساس معیارهای تاریخ‏نگاری‏ پورپیراری برای اخراج شخصیت‏های تاریخی حتی به درک متون‏ ساده تاریخی و خواند شرح‏حال ساده آن‏ها هم نیازی نیست!

دلیل خداپسندانه!آقای پورپیرار برای انکار سلمان فارسی،این‏ نکته است که گویا عده‏ای با اختراع این شخصیت در پی آن بوده‏اند که سلمان را مربی ومعلم پیامبر(ص)جا بزنند و اصالت وحی قرآنی‏ را زیر سؤال ببرند.وقت دیگری باید در این باب سخن بگوییم،اما حیفمان می‏آید در این‏جا سؤال ساده را مطرح نکنیم که سلمان‏ فارسی،یعنی کسی که در مدینه به خدمت رسول اکرم(ص)رسیده، چگونه می‏توانسته آموزگار قرآن به پیامبر(ص)باشد؟!اگر این‏چنین‏ بود پیامبر(ص)می‏باید در طی سیزده سال مکه و یکی دو سال‏ در مدینه،پیش از حضور سلمان،دست روی دست می‏گذاشت و منتظر رسیدن سلمان از گرد راه و آزاد شدن او از قید و بند و شکنجه‏ یهود بنی قریظه می‏ماند،اما چه کسی است که نداند امهات اندیشه‏ اسلامی در سال‏های مکه نازل شده و هویت قرآن در همین دوران‏ شکل گرفته است،نکته دیگر این است که مگر آنان که سلمان را آموزگار پیامبر(ص)خوانده‏اند و سودای نفی رسالت آن حضرت را از این راه در سر می‏پرورانده‏اند،چند نفر بوده‏اند و چه مقدار در نظر مسلمانان و محققان وزن و اعتبار دارند؟اگر بنا باشد به خاطر سخنان‏ یاوه دشمنان و دوستان،کسی را انکار و از صحنه اعتبار و تاریخیت‏ ساقط کنیم که سنگ روی سنگ بند نمی‏شود و بعید نیست که با این شعبده بشود خود آقای پورپیرار را با آن هیکل و صولت از صحنه‏ تاریخ غیب کرد!

واقعیت آن است که هرگز یخ این تلقی در میان مسلمانان‏ نگرفته و مفسران اسلامی،در ذیل برخی از آیات قرآن،به این‏ شبهه پاسخ‏های قاطع و دندان‏شکن داده‏اند.آری اخیرا برخی از باستان‏پرستان خارج‏نشین حرف‏های مفتی در این باب نوشته و منتشر کرده‏اند که هیچ‏کس وزن و ارزشی برای آن‏ها قائل نیست.

گویا آقای پورپیرار تکلیف خودش را با پدیده استشراق هنوز روشن نکرده است.درحالی‏که نگرش منفی نسبت به دیدگاه‏های‏ خاورشناسان در برخی نوشته‏های ایشان موج می‏زند،شاهد برخوردهای دوگانه ایشان با موضوع نیز هستیم.پورپیرار از طرفی‏ ماسینیون را به خاطر دفاع از هویت تاریخی سلمان به سختی توبیخ‏ می‏کند واز طرف دیگر دست«هرووتیز»را در دعوای با ماسینون‏ بالا می‏برد و برای او هورا می‏کشد(بخش سوم،ص 182).یک بام و دو هوا که گفته‏اند یعنی همین!

پورپیرار،درحالی در مورد هویت تاریخی سلمان جرزنی می‏کند که شک و شبهه‏های موجود درباره یک شخصیت مجهول و مجعول‏ به نام عبد اللّه بن سبا را در بخش سوم کتاب خویش0ص 185)به‏ فراموشی سپرده و نکاتی را که در بخش‏های قبلی کتابش از علامه‏ عسگری در باب او ذکر کرده،از خاطر برده است.او در بخش سوم‏ می‏نویسد:«تلاش ماسینیون برای استحکام این حدیث حتی با متوالی کردن ناقلان...سرانجام بی‏حاصل می‏ماند و بالاخره مجبور می‏شود اعتراف کند که در حدیث«سلمان منا اهل البیت»هم اثر انگشت یک یهودی بسیار مشهور و مخرب به نام ابن سبا که تظاهر به تشیع می‏کرده،آشکار است».برخورد دوگانه پورپیرار با موضوع‏ سلمان و ابن سبا در این‏جا یادآور این بیت سنائی است:

گاو را دارند باور در خدایی عامیان‏ نوح را باور ندارند از پی پیغمبری!

صرف‏نظر از جنبه‏های تاریخی،آیا این بزرگ‏ترین ستایش از قدرت شعوبیه و یهود نیست که به شکل اغراق‏آمیزی دست پیدا و پنهان آن‏ها را همه‏جا ببینیم و شخصیت عظیمی مثل سلمان‏ فارسی را نیز برساخته آنان بدانیم؟!با شعوبیه که خوخد جریان‏ مشکوکی در تاریخ هستند و گویا دست جریانات سیاسی عرب در شکل‏گیری و تقویت آن‏ها بی‏تاثیر نبوده،از آن مایه دانش و توان‏ بهره‏مند بوده‏اند که دست به چنین جعل بزرگی بزنند؟اگر آن‏ها از چنین قدرت و شوکتی بهره‏مند بودند،این‏گونه از صفحه تاریخ حذف‏ شدند و حافظه تاریخی مردم ما آن‏ها را از یاد نمی‏برد.

اساسا سلمان فارسی که خود را«سلمان محمدی»و«فرزند اسلام»می‏خواند،چه تناسبی از لحاظ فکری با شعوبیه دارد تا آنان‏ برای جعل او سرمایه‏گذاری کنند؟

همین پرسش با شدت بیشتر در مورد یهود هم مطرح است. سلمان فارسی آن‏گونه که در متون و منابع ما ترسیم شده،شکنجه‏ شده و زخم خوده بزرگ یهود است.به راستی باید از آقای پورپیرار پرسید اگر یهودیان سلمان را سفارش داده و شناسنامه‏اش را جعل کرده‏اند،این جزئیات ضد یهودی در زندگی‏نامه سلمان از کجا آمده است؟آیا قوم یهود که به حسابگری شهره عالم‏اند،چه‏ نفعی از آفریدن چنین شخصیتی به دست می‏آورده‏اند؟آفریدن‏ یک مسیحی تازه مسلمان که دشمن فکری یهود است و سال‏ها برده یهودیان بوده و جای شلاق آنان هنوز بر پیکر او دیده می‏شود و به تدبیر اوست که توطئه یهود و کفار قریش در خندق نقش بر آب می‏شود،جز تف سربالایی برچهره دسیسه‏گران یهودی چه‏ معنایی می‏تواند داشته باشد؟مگر این‏که بگوییم یهودیان به عمد و با این خودزنی فکری و فرهنگی،قصد داشته‏اند نعل وارونه بزنند و رد گم کنند و حالا پس از گذشت قرن‏ها نویسنده‏ای پیدا شده که‏ دست آن‏ها را خوانده و توطئه پیچیده آن‏ها را نقش بر آب ساخته‏ است!آیا فانتزی‏تر از این می‏توان اندیشید و در باب مسائل تاریخی‏ قاضوت کرد؟!

متاسفانه پورپیرار همین بی‏انصافی را در حق فردوسی و شاهنامه‏ هم انجام داده است.او در حالی شاهنامه را اثری«یهود ساخته» می‏داند(رک:نامه ایشان به وزیر محترم ارشاد در همین باب و...) که ظاهرا حتی برای یک‏بار هم شده،فهرست مطالب و داستان‏های‏ شانامه را از نظر نگذرانده و از داستان‏هایی که فردوسی در نکوهش‏ تباهی‏های یهود به نظم کشیده و نمونه آن را در داستان«لنبک‏ آبکش و براهام جهود»می‏توان دید،به کلی بی‏خبر است!

فصل«بنی امیه»در بخش دوم کتاب پورپیرار،بی‏شباهت به‏ قصیده‏ای بلند در اثبات فضایل آل ابو سفیان نیست!وقتی عبارات‏ تند ایشان در باب سلمان را،کهبه بخشی از آن اشاره رفت،در کنار عبارات ملاطفت‏آمیر و توجیه‏گرایانه او در مورد بنی امیه می‏گذاریم، جز حیرت و شگفتی چیزی عایدمان نمی‏شود،به‏نظر پورپیرار، تشکیل حکومت اموی راهی بوده است که خردمندان عرب برای‏ خروج از بن‏بست سیاسی موجود برگزیده‏اند(ص 157).به عقیده‏ ایشن شخص معاویه چو در روزگار عمر صاحب منصب قضا در شام‏ بود،لذا دارای«اشتهار به سلامت»بود و نمی‏تون او را بی‏سروپایی از سفیانیان دانست!(همان،ص 159).

پورپیرار درباره نفرت شیعه از بنی امیه به واسطه خونخواهی امام‏ حسین(ع)ژست شش در چهار علمی به خود می‏گیرد و وقتی نوبت‏ به بنی امیه می‏رسد،یکباره با فراموش کردن دیدگاه‏های تنفربار خویش در باب سلمان و...مدعی می‏شود:«اما مورخ نمی‏تواند و نباید مدعی خونی باشد و شخصیتی را در تاریخ منفور شمارد»(همان، ص 160).به نظر ایشان:«آنچه از نظر مورخ قابل بررسی است،اوضاع‏ عمومی اسلام است در زمان بنی امیه و مروانیان،نه شراب‏خواری و میمون‏بازی احتمالی یزید که دلیل تاریخی بر صحت یا رد آن به‏ دست نیست»(همان،ص 160).

به باور پورپیرار،تفاوت عمده‏ای میان بنی امیه و بنی هاشم نیست، «وانگهی آنچه را بنی امیه به عنوان راه حلی برای پایان دادن به‏ درهم‏ریختگی سیاسی در مرکز اسلام پیشنهاد دادند،همان شیوه‏ وراثت در خلافت بود که شیعه پس از مرگ پیامبر عرضه می‏کند؛با این تفاوت که تشیع وراثت را در خاندان پیامبر می‏پسندد و بنی امیه‏ درخاندان خود»!(همان،ص 160)این قبیل سخنان اگر یکسره‏ برخاسته از بی‏خبری پورپیرار از مبانی ابتدایی تفکر شیعه نباشد، مصداق«جهانیدن اسب وقاحت از چنبر جهالت»است و لا غیر!

داوری آقای پورپیرار،درباره داستان پرآب چشم عاشورا نمونه‏ای‏ دیگر از بی‏انصافی علمی او را نشان می‏دهد و می‏تواند بخشی از انگیزه‏ او را در مخالفت با سلمان و اندیشه و فرهنگ او برملا سازد.او پس از خدشه در اسناد تاریخی این واقعه با صراحت تمام می‏نویسد:«در مرحله‏ای از تاریخ اسلام،بین فرهنگ و مدیریت دادوستد شام با فرهنگ مدیریت عبادت مدنیه،بر سر نحوه اداره امپراتوری اسلام و سهمی که هریک باید ببرند،اختلافی بروز کرد و نه با سازش که با شمشیر حل و فصل شد»(همان،ص 169).

به همین سادگی!!دعوای امام حسین(ع)و یزید بر سر نحوه اداره‏ امپراتوری و سهم طرفین بود!و طرفین چون بعد از مدتی کلنجار رفتن نتوانستند باهم کنار بیایند،کار به جاهای باریک کشید و یک‏ عده یک عده دیگر را کشتند!همین و همین!حالا حق با کی بود و با کی نبود،کاری نداریم،چون وظیفه مورخ که این حرف‏ها نیست! تحلیل تاریخی پورپیرار از عاشورا با همه غرابتش،از تازگی تهی است‏ و پیش از وی توسط شخص یزید در این بیت بیان شده است:

لعب الهاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل!

بر این اساس باوجود ابهام در منابع تاریخی ما چه کار داریم پشت‏ سر یزید صفحه بگذاریم و بگوییم شراب‏خوار یا میمون‏باز بوده(تازه‏ میمون‏بازی هم که در دنیای امروز عجیب نیست و نوعی حمایت از حیوانات محسوب می‏شود!)پس الباقی می‏ماند«گسترش مرزهای‏ اسلام درآن روزگار تا اسپانیاو فرانسه»و«آرامش حاکم بر جامعه آن‏ روزگار»که لابد به همت و تدبیر بنی امیه و سرداران اسلام دوستی‏ چون حجاج بن یوسف و دیگران ایجاد شده است!

به‏راستی براساس این نگرش که از سوی برخی مستشرقان طرفدار بنی امیه و جماعتی از روشنفکران قوم‏گرای عرب و برخی سلفی‏ها و به‏ تبع آنان توسط آقای پورپیرار ترویج می‏شود،کار همه فاتحان و غالبان‏ را حتی اگر ظالم باشند می‏توان توجیه کرد و هیولاهایی مثل یزید و صدام حسنی را تطهیر کرد.طبعا در این دستگاه فکری،که حق‏ را از آن پیروزمند میدان می‏داند،شخصیت حق‏طلب و آرمان‏خواهی چون سلمان محلی از اعراب نمی‏تواند داشته‏ باشد و همین است رازورمز اصلی جوش و خروش‏هایی که‏ در پس حمایت از وحیانیت اسلام رخ نهفته است!

نتیجه‏گیری

1-سلمان فارسی،شخصیت مورد احترام و قبول تمامی فرق‏ اسلامی در طول تاریخ است.اجماع مسلمانان و انبوه روایاتی که به‏ نام و سیره او اشاره دارند و در صحاح فریقین نقل شده‏اند،حضور او را در عرصه فرهنگ اسلامی تثبیت می‏کنند.این قبیل روایات براساس‏ سنت سفاهی متقنی که در نقل حدیث در میان سلف صالح رواج‏ داشته،به دست ما رسیده و خدشه در کلیت آن‏ها راه خدشه در بسیاری از حقایق دینی را هموار می‏سازد.

2-این‏که برخی از شعوبیه یا یهود یا دیگر دشمنان سلمان‏ فارسی کوشیده‏اند او را به عنوان آموزگار پیامبر(ص)در تنظیم‏ آیات قرآن معرفی کنند،بیانگر قول ضعیف و بی‏پایه‏ای است که‏ هرگز مورد قبول مسلمانان قرار نگرفته و اصحاب تاریخ و تفسیر به آن پاسخ قاطع داده‏اند.اجمال پاسخ آن‏ها از این قرار است که‏ سلمان در مدینه و سال‏ها پس از نزول قرآن کریم و شکل‏گرفتن‏ امهات اندیشه اسلامی به پیامبر(ص)پیوست.چنین شخصیتی هرگز نمی‏تواند آموزگار وحی باشد.اما این‏که پیامبر(ص)در امور جاری‏ از مشورت‏های او و جمعی دیگر از یاران راستین خود بهره می‏برده، حکایت دیگری است و ربطی به ادعای دشمنان و مخالفان سلمان‏ ندارد،طبعا به بهانه چنین احتمالی نمی‏توان واقعیت تاریخی او را نادیده گرفت و انکار کرد.

3-شعوبیه و یهود هرگز از آن مایه قدرت،خرد و آگاهی بهره‏ نداشته‏اند که شخصیت عظیم و پیچیده‏ای چون سلمان فارسی را جعل کنند ابعاد ضد نژادی و ضد یهودی موجود در سیره و زندگی‏ این یار بزرگوار پیامبر(ص)نیز چنین احتمالی را به شدت درهم‏ می‏کوبد،چراکه نه شعوبیه و نه یهود،نفعی از تراشیدن یک دشمن‏ فکری و فرهنگی برای خویش نمی‏برده‏اند!

4-دیدگاه‏های آقای پورپیرار،در نفی سلمان فارسی جز بیان‏ دشنام‏های تازه هیچ حرف نوی را دربرندارد.سخنان ایشان‏ هرچند تصریحی در آثار ایشان به این موضوع نیست ملغمه‏ای‏ است از ادعاهای برخی مستشرقان وشماری از قومیت‏گرایان‏ عرب و سلفی‏ها.داوری‏های آقای پورپیرار در این باب،همان‏گونه‏ که نشان دادیم،متناقض و به شدت شتابزده است.ایشان به گواهی‏ نوشته‏هایشان،حتی اطلاع و تصور روشنی از زندگی‏نامه سلمان‏ فارسی ندارند.نمونه‏هایی از این بی‏اطلاعی را در ادعای اسارت‏ سلمان در اصفهان به دست اعراب بنی کلب نشان دادیم.

6-برخورد دوگانه پورپیرار با سلمان و بنی امیه،دم خروسی‏ است که از میان کتاب‏های ایشان بیرون‏زده و می‏تواند انگیزه اصلی‏ نویسنده را از بی‏مهری نسبت به سلمان روشن کند!

7-در عین‏حال پذیرش هویت تاریخی سلمان فارسی و هر شخصیت تاریخی دیگر،به معنی پذیرفتن همه افسانه‏ها و اسطوره‏هایی که پیرامون چهره آن‏ها شکل گرفته نیست.جزئیات‏ غیر مستدل در زندگینامه شخصیت‏ها نمی‏تواند دستمایه نفی و انکار آن‏ها و برپاکردن جنجال‏های بیهوده واقع شود.یک محقق‏ راستین تاریخ وظیفه دارد به نقد جزئیات مزبور و پیراستن آن‏ها از سیمای حقیقت بپردازد و با کنار هم نهادن واقعیت‏های قطعی،پازل‏ تاریخ را تکمیل کند